

باسمه تعالی

- مسأله ۲: إذا سرت النجاسة إلى داخل النعل لا تطهر بالمشى ۱
- و أما أخص القدم فإن وصل إلى الأرض يطهر ۱
- مسألة ۳: الظاهر كفايه المسح على الحائط ۲
- و إن كان لا يخلو عن إشكال ۴

موضوع: طهارت (مطهریت ارض / مساله ۲ و ۳)

مسأله ۲: إذا سرت النجاسة إلى داخل النعل لا تطهر بالمشى

و أما أخص القدم فإن وصل إلى الأرض يطهر

و إلا فلا فاللازم وصول تمام الأجزاء النجسه إلى الأرض فلو كان تمام باطن القدم نجسا و مشى على بعضه لا يطهر الجميع

بل خصوص ما وصل إلى الأرض.

اخص القدم یعنی گودی کف پا.

این فرع دوم است فرع دوم این است که اگر کف پای و کفش نجس شد وقت گفتیم راه برویم روی زمین یا مسح کنیم چه مقدار از کف پا یا کف کفش طاهر می شود سید می فرمایند آن مقداری که با زمین در تماس است. می دانید در زمانی که کف پا و کفش را روز زمین می گذرایم قسمتهایی از کف پا و کف کفش با زمین برخورد نمی کند.

در مقابل بعضی فرمودند که اگر روز زمین راه برویم قسمتهایی هم به زمین برخورد نکرده آن هم طاهر می شود و طهارتش به تبعیت است. و این عدم تماس کف پا و کف کفش روز سنگ و موزائیک متعارف است.

پس در کلام سید دو مطلب است:

مطلب اول اجزائی که تماس می گیرند طاهر می شود.

مطلب دوم اجزائی که تماس نمی گیرند به تبع طاهر می شود.

اما برویم سراغ روایت کلمه مماسه نیامده است و طی مشی مسح و وضع آمده است اما متفاهم عرفی مشی بما هو مشی و مسح بما هو مسح مطهر نمی باشد اما آنچه مطهر است تماس با لارض است چه این تماس به مشی باشد و چه به مسح باشد . اما مطلب دوم که اجزای که تماس نداشته اند طاهر نمیشود. اینکه گفته شود که به تبع طاهر می شود این دلیل می خواهد عمده دلیل طهارت به تبعیت است که شش مورد است که این دلیل سیره است. در اینجا که سیره نداریم از ادله لفظیه نمی توان استفاده کرد که طاهر نمی شود. این دلایل فقط طهارت مماس را می رساند لذا در این مقدار رجوع می کنیم به ادله ی غسل لذا فرمایش سید درست است.

اشکال نشود که اگر به غسل بود به ما می رسید و در روایات منعکس می شد چرا که دقت کنید در زمان ائمه همه موارد سوال مال زمینهای خاکی است سنگ فرش نبوده است موزائیک نبوده است و آن زمینها متعارف خاکی مثل روستا بوده که دو قدم اگر راه بروید، تمام اجزای ارضیه به تمام کف پا یا کف کفش تماس می گیرد. ضمن اینکه کفشهای آن زمان اصلا پاشنه نداشته است که مانع تماس تمام کف کفش شود و دیگر اینکه کف پای ما گودیش زیاد است چرا که پای برهنه راه نمی رویم اما اگر پای برهنه راه رویم یا گودی از بین می رود یا خیلی کمتر می شود به حدی که تماس حاصل می کند. لذا با فرمایش سید موافقیم و اگر تماس حاصل نشد بر نجاست خودش باقی است.

مسأله ۳: الظاهر كفایه المسح علی الحائط

سید می فرمایند که لازم نمی باشد کف پایش را به زمین مسح کند به دیوار هم که بکشد کفایت می کند.

به سه وجه استدلال کرده اند:

وجه اول:

در صحیح زراره مطلق است. در روایت آمده است «و لکنه یمسحها حتی یذهب اثرها» و این ضمیر به رجل بر می گردد.

گفته اند که یمسحها اطلاق دارد و امام فرمود که یمسحها بالارض. لذا مسح می کند تا زمانی که عین زائل شود.

مناقشه:

این یمسحها بالارض او بالجدار این دو اشکال دارد:

اشکال اول:

این ظاهرش وقتی کف پا است منصرف به مسح بالارض است.

چون انسان به صورت عادی وقتی بخواد کف چایش را مسح کند به ارض می کشد نه دیوار.

اشکال دوم:

اگر گفتید انصراف ندارد. اینجا جای اطلاق گیری نمی باشد.

توضیح مطلب:

گاهی اوقات ما وقتی که صحبت می کنیم یک عنوانی را در کلام ذکر نمی کنیم چون معلوم می باشد مثلا می گویند که شنیدید که زید تصادف کرده است زید که تصادف نکرده است ماشین یا موتورش تصادف کرده است اما این موتور و ماشین را در لفظ نمی آورند این در محاورات متعارف است که عنوانی که باید ذکر کنیم ذکر نمی کنیم اما مخاطب و سامع متوجه می شود مثلا می گوئیم که کفایه فرموده است خوب کفایه که زبان ندارد یعنی صاحب کفایه فرموده است اما این عنوان «صاحب» را نمی آوریم چرا که مشخص است و معلوم است که صاحب کفایه فرموده است نه مالک و ناسخ کفایه. این را می گوئیم که عنوانی در تقدیر است .

تارة شک می کنیم این عنوان در تقدیر چه می باشد. مثل ما نحن فیه که دارد یمسح الرجل خوب در اینجا یک ماسح را داریم این ماسح چیست؟ آن در تقدیر است. که رجل ممسوح باشدو آن ماسح یا رجل ماسح باشد و ممسوح آن باشد. یک احتمال این است که ارض باشد و یک احتمال دارد که جسم باشد نسبت بین ارض و جسم عموم و خصوص مطلق است. این جسم اعم است ما قاعده ای نداریم که اگر امر مردد شد بین دو عنوان که یکی اعم و اخص است حمل بر اعم کنیم خیر در اینجا می شود مجمل که قدر متیقن می شود اخص. اگر رابطه عموم من وجه بود قدر متیقن می شود مورد اشتراک و مجمع و اگر دو عنوان متباین بودند در اینجا دیگر قدر متیقنی در کار نمی باشد.

ما نحن فیه رابطه دو مورد مردد عموم مطلق است، قدر متیقن می شود اخص که زمین باشد.

عنوان عام زمانی متعین می شود که مقدمات حکمت کامل باشد که در اینجا مقدمه اول احراز نشده است و احتمال دارد که در مقام بیان نباشد.

لذا در اینجا اصلا جای اطلاق گیری نمی باشد.

وجه دوم:

ما در ادله موضع و مکان و ارض داشتیم و متفاهم از این عناوین اجزاء الارض است ما یک زمین داریم که این کره است و یکی از کرات منظومه شمسی است وقتی می‌گوییم که من زمینی را خریدم یعنی قسمتی از اجزاء زمین را خریدم نه قسمتی از کرده زمین را خریدم. اگر می‌گوییم که تیمم بر زمین باشد باید بر اجزاء زمین باشد نه بر کره زمین لذا مراد در اینجا اجزاء ارضیه است نه کره زمین لذا جدار هم اجزاء ارضیه است. لذا برجی را در نظر بگیرید که پشت بامش سنگ فرش است و همه می‌گویند که مطهر است در حالی که ما روی کره زمین راه نرفتیم و روی اجزاء ارضیه راه رفتیم. تمام جدار که از سیمان یا آجر یا سنگ باشد، از اجزاء ارضیه می‌باشد. لذا این فرمایش درست است. بعضی فرموده اند که اجزاء ارض است اما اجزائی که به کره زمین متصل باشد و اجزائی که روی این سطح زمین چسبیده باشد. این را قبول نکردیم و گفتیم که ظاهرش اجزاء ارضیه باشد و لو به زمین متصل نباشد. بعضی گفته اند که این جدار هم به زمین چسبیده است و در آسمان که معلق نمی‌باشد. که این جواب خیلی عجیب است چرا که مراد آنها این است که روی سطح زمین است. معادن دو قسم است:

از جنس ارض است مثل عقیق و فیروزه و

از جنس ارض نمی‌باشد مثل مس و سرب و روی و نفت و ...

یعنی مفهوم عرفی ارض شامل این موارد قسم دوم نمی‌شود.

وجه سوم:

اصلا موضوع ارض است و اجزاء ارضیه نمی‌باشد در اینجا الغاء خصوصیت می‌شود به اجزاء ارضیه یعنی در اینجا می‌گوییم مراد کره زمین است. اجزاء ارضیه از افراد سطح کره نمی‌باشد لذا اطلاق عرفی نمی‌باشد بلکه الغاء خصوصیت می‌شود. پس فرق این وجه با وجه قبل این است که مورد روایت را اجزاء ارضیه گرفتیم بخلاف اینجا که مورد را سطح کره گرفتیم. که این را قبول کردیم.

و إن كان لا یخلو عن إشکال.

شبهه چیست؟

مراد از ارض سطح ارض باشد نه اجزاء ارضیه. و خصوصیت هم عرفا الغاء نشود.

در این صورت باید در مورد پشت بام هم قائل به عدم مطهریت شویم.

این اشکال بعد از فتواست لذا ایشان فتوا داده اند به مطهریت جدار لذا این شبهه مخل نمی باشد.